

## مجازات کردن سخت‌ترین کار ممکن است

### گفتگو با میشل فوکو

مترجم: فرید درفشی

لغو مجازات اعدام پیشرفتی شایان توجه است. با این همه شما بیش‌تر ترجیح می‌دهید به قول خودتان «می‌گیری» کنید و به نقصان‌ها بپردازید، ضمن تأکید بر مسئله‌ای که از نقطه نظر شما مهم‌تر است: یعنی رسوایی احکام نهایی (definitive sentences)، احکامی که می‌خواهند یکبار برای همیشه از سر فرد مجرم خلاص شوند.

به عقیده شما هیچ کسی به‌دانه خطرناک نیست و سزاوار آن نیست که برای تمام عمر به او برچسب مجرم بودن زده شود. اما آیا جامعه برای حراست از خود به حکمی نیاز ندارد که به مدت زمان کافی ادامه یابد؟

بیباید تمایزی بگذاریم. با محکوم کردن یک شخص به حبس ابد یک تشخیص پزشکی یا روانشناسی را با یک حکم قضایی جایگزین می‌کنیم؛ به بیان دیگر [می‌گوییم]، «او اصلاح‌ناپذیر است». با تحمیل حکمی محدود به شخص از یک پزشک، یک روانشناس، و یا یک معلم آموزش و پرورش می‌خواهیم به تصمیم قضایی برای مجازات‌کردن محتوایی بدهیم. در مورد اول، یک شناخت (غیر قابل اعتماد) از آدمی به منزله شالوده‌ای برای یک عمل عادلانه است، موضوعی که پذیرفتنی نیست؛ در دیگری، عدالت در اجراش به تکنیک‌های «انسان‌شناختی» متوسل می‌شود.

اگر ما حق روان‌شناسی را برای رسیدن به یک تشخیص نهایی انکار کنیم، بر چه اساسی می‌توانیم نتیجه بگیریم که یک فرد در پایان دوره محکومیت، آماده است تا دوباره به جامعه ملحق شود؟

ما باید از وضعیت نامطلوب فعلی خارج شویم؛ اما یک روزه نمی‌توان جایگزینی برای آن پیدا کرد. نزدیک به دو قرن نظام کیفری ما «ملغمه» ای [است از اعمال مختلف]. [هم] قصد دارد مجازات کند و [هم] می‌خواهد اصلاح کند. از آن رو کردارهای قضایی (juridical practice) و کردارهای انسان‌شناختی (anthropological practice) را در هم می‌آمیزد. جامعه‌ای چون جامعه‌ی ما نمی‌پذیرد که به «کردار» قضایی «محض» (که یک عمل راه بدون در نظر گرفتن مسبب آن، مجازات می‌کند) بازگردد- یا به سوی [کردار] انسان‌شناختی محض کشانده شود، جایی که فقط مجرم (و حتی مجرم بالقوه)، مستقل از عمل او در نظر گرفته می‌شود.

البته تلاش برای یافتن دیگر نظام‌های ممکن ضروری است. تلاشی مبرم، اما بلند مدت. در حال حاضر، ما باید از لغزش‌های سهل‌اجتناب کنیم. لغزش‌ها به سوی [کردار] قضایی محض یعنی حکم با مدت ثابت، برخلاف آنچه گروه‌های دفاع از خود<sup>[1]</sup> می‌کنند. و یا لغزش‌هایی به سوی [کردار] انسان‌شناختی محض: یعنی حکم نامعین (مادامی که اداره امور زندان‌ها، پزشک و روان‌شناس تصمیم‌گیرنده مناسب ببینند، طول مدت حکم سپری می‌شود).

ما باید، دست کم برای مدتی کوتاه، درون این انشعاب کار کنیم. یک حکم همیشه یک شرط بندی است، یک چالش که مراجع قضایی نهاد کیفری را با آن روبه رو می کنند: آیا می توانید در مدت زمان مشخص، و با ابزاری که در اختیار دارید، برای بزهکار امکان بازگشت به زندگی جمعی بدون آنکه بار دیگر مرتکب جرم شود فراهم کنید؟

اجازه دهید به مسئله زندان بازگردیم، که شما درباره کارآمدی آن تردید دارید. در عوض چه نوع تنبیهی را پیشنهاد می کنید؟

اجازه دهید تأکید کنم که قوانین کیفری تنها تعداد کمی از رفتارها را که ممکن است برای دیگران مضر باشد (برای مثال حوادث صنعتی را در نظر بگیرید) مجازات کند: در اینجا یک دسته از تمایزها داریم که می توان دلخواهی بودنشان را زیر سوال برد. سپس، میان تمام تخلفهایی که عملاً صورت می گیرند، تنها تعداد کمی تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند (مثل فرار از پرداخت مالیات): اینجا دسته‌ی دوم تمایزها را داریم.

در میان همه‌ی ممانعت‌ها و محدودیت‌هایی که یک مجرم را می توان توسط آن‌ها مجازات کرد، نظام کیفری ما تعداد بسیار کمی را به کار می گیرد- یعنی جرایم و زندان. تعداد زیادی از مجازات‌ها هستند که به متغیرهای دیگری نظر دارند، متغیرهایی از قبیل: سیستم خدمات عمومی، اضافه کاری، محرومیت از برخی حقوق. ممانعت به خودی خود ممکن است توسط نظام‌های اجبار و قراردادهایی تنظیم شود که به طریق دیگری جز محصور کردن فرد خواست وی را محدود می کند.

من بیش از آن که اداره امور قضایی کنونی را نکوهش کنم برای آن احساس تأسف می کنم: انتظار دارند با «ناتوان ساختن» یک زندانی از طریق زندان او را به زندگی عادی بازگردانند.

آن چه شما مطرح می کنید صرفاً نوعی بازنگری یا بازنویسی نظام کیفری نیست. جامعه باید نگاهش را به خلافکار محکوم عوض کند.

مجازات کردن سخت‌ترین کار ممکن است. مادامی که مجازات در همه جا اعمال می شود، جامعه‌ای چون جامعه ما باید مجازات را از هر منظر به چالش بکشد: در ارتش، در مدارس، در کارخانه‌ها (خوشبختانه، این آخرین مورد مشمول قانون عفو شده است).

برخی از مسائل اخلاقیاتی ما - مثل این مورد- در ساحت سیاسی از نو ظاهر می شوند، این که در زمانه ما چالشی تازه و جدی از جانب اخلاقیات متوجه سیاست است همان ضدیت تمام با کلی مسلکی است؛ من از این جهت آن را امیدبخش می بینم. فکر می کنم خوب است که این پرسش‌ها (که ما آن‌ها را در خصوص زندان‌ها، مهاجران، و روابط میان جنسیت‌ها مشاهده کرده‌ایم) در خصوص تاثیر متقابلی که کار فکری و حرکت‌های جمعی دائماً بر هم دارند مطرح شوند. همچنین نباید برایمان مهم باشد که بعضی گله می کنند دور و برشان چیزی که ارزش دیدن داشته باشد نمی بینند، آن‌ها کورند. چیزهای زیادی طی بیست سال گذشته تغییر کرده، و از آن رو لازم است چیزهایی نیز تغییر کنند: [خاصه] در تفکر، که شیوه‌ی مواجهه‌ی انسان با واقعیت است.

پانویس:

[۱]. self-defence groups: گروه‌های متشکل از افراد غیرنظامی که برای پر کردن خلاء امنیتی بسیج شده و داوطلبانه اقدام به دستگیری افراد مظنون می کنند و هدف آن‌ها بازگرداندن نظم به جامعه است.

این مقاله ترجمه‌ای است از:

To Punish Is the Most Difficult Thing There Is, P 462, in Michel Foucault, Robert Hurley, James D. Faubion, Paul Rabinow *Power*, vol 3, 2001

